

تماشاچی بتواند در قسمت اول و دوم با این کار ارتباط برقرار کند و همین طور هم شد. به همین خاطر از این بابت که ممکن است این کار با کارهای دیگر مقایسه شود، نگرانی نداشتیم. ما خیلی از فضاها را خودمان از پایه ساختیم. در واقع لوکیشن‌ها را ایجاد کردیم و کاراکترها را خلق کردیم و نوع پوشش را به شکلی تغییر دادیم که متفاوت‌تر از بقیه‌ی کارها جلوه کند، به همین دلیل مطمئن بودم که این کار می‌تواند ارتباط خودش را با تماشاچی برقرار کند، اما توقع نداشتیم در قسمت دو، تمام تماشاچی‌ها جذب این کار شوند.

**کارگردانی این کار سنگین بود که به شما اجازه نداد در آن بازی هم بکنید؟**  
یک علت این است که در این کار نقشی وجود نداشت که احساس کنم برای اجرای آن توانایی بیشتری نسبت به بچه‌هایی که الان انتخاب شده‌اند داشته باشم. دلیل دیگرش این بود که در حین کار مشغول بازنویسی فیلمنامه بودیم و من باید نسخه نهایی را برای اجرا بازنویسی می‌کردم و از نظر زمانی در این خصوص نگرانی داشتم و احساس کردم حجم زیاد کارها ممکن است به بخشی از کار لطمه بزند. البته با اینکه در این کار بازی نکردم، باز هم برای بازنویسی و کارگردانی آن زمانی بیشتر از زمان منطقی و استاندارد صرف کردم.

**روی شخصیت‌های خانم این قصه، شخصیت‌پردازی خاصی صورت گرفته و گویا تلاش کردید که از زنان این داستان تصویری تک‌بعدی ارائه ندهید؛ خصوصاً اینکه در شمال کشور زنان خیلی زحمت‌کش و خانواده‌نگه‌دار هستند.**

بله، اتفاقاً همه کاراکترهای زن در این اثر، شخصیت‌های متفاوتی داشته و هر کدام رنگ خودشان را دارند. یعنی حتی وارث‌ها که دو وارث هستند، بعد از گذشت زمان یک رنگ و شکلی پیدا می‌کنند که احساس می‌کنیم نسبت به همدیگر یک مقداری متفاوت هستند. آن زن ساکت و آرام و صبور و پر جنب و جوشی که کار می‌کرد تا زندگی‌اش را حفظ کند، بعد تبدیل به کسی می‌شود که با وقار شروع می‌کند به نصیحت‌گویی و تلاش می‌کند تا حریم خانواده را حفظ کند. گیلان جان نمونه زنی معتقد به عشق و وفاداری است. شکوفه نوجوان، شکوفه جوان، بعد شیوا و بعد نوبی که الان وارد قصه شده است، همگی از این قاعده پیروی می‌کنند. همه خانم‌ها برای خودشان یک رنگی دارند که شبیه به هم نیست. باز بگرها هم با توجه به این نگاه و زمینه‌ای که خود قصه به آن‌ها داده است، خیلی خوب توانسته‌اند از پس این شخصیت‌ها و لحظاتی‌شان برآیند. خوشبختانه اتفاقی که افتاده همین است که الان شما به عنوان یک بیننده و یک منتقد آگاه نسبت به فضای نمایشی می‌گویید که این شخصیت‌ها تک‌بعدی نیستند.

لباس خودمان و همچنین گرته‌برداری از فرهنگ شمال، در نهایت چیزی ابداع شد که در حال حاضر تماشاچی شاهد آن است. مهم‌ترین علت این موضوع هم این است که این کار بتواند نه تنها با مردمی که در خطه شمال زندگی می‌کنند، بلکه با همه مردم ایران و تمام ایرانی‌های خارج از کشور و حتی کسانی که ایرانی نبوده و جزو این فرهنگ نیستند، اما ممکن است بیننده این کار باشند، ارتباط خودش را حفظ کند.

**پیش بردن یک قصه در چند زمان مختلف از نظر تولید و کارگردانی کار بسیار سختی است. سخت‌ترین مرحله کار برای شما مربوط به کدام بخش بود؟ و چه مانعی بیشتر از همه شما را اذیت کرد؟**

اینکه ما مجبور شدیم به ضرورت روایت قصه از بازیگران متفاوتی استفاده کنیم، بخش سخت ماجرا بود؛ که هم ما را در انتخاب‌ها دچار چالش کرد و هم مخاطبین حداقل دو، سه قسمت دچار چالش شدند تا بتوانند با آدم‌های جدید ارتباط برقرار کنند. در یک سریال سی قسمتی که منبای آن بر تغییر زمان است و نصف سریال با آدم‌هایی جلو می‌رود و بعد زمان تغییر می‌کند، قطعاً با سختی‌ها و مشکلات زیادی در بخش صحنه، لباس، گریم، تدارکات، تولید و همه بخش‌های دیگر مواجه می‌شویم ولی این که بخواهیم کلاً بازیگرهای قبلی را که تماشاچی با آن‌ها ارتباط کامل برقرار کرده است، کنار بگذاریم و از بازیگرهای جدید استفاده کنیم، ممکن است ارتباط کار را با مخاطب قطع کند.

**این سریال درست در زمانی پخش شد که در یک‌سال اخیر دو، سه سریال از شبکه سه با حال و هوای گذشته و خارج از تهران و حتی در شمال داشتیم. پیدا کردن مخاطب برای کاری که فضای آن جدید نیست، کار سختی بود و شما سعی کردید با چنانداختن قصه از پس آن بر بیایید و تعداد قسمت‌های بالای این کار برای شما یک حسن بود، درست است؟**

بله. با اینکه چند کار مشابه از نظر فضای جغرافیایی یا حتی تاریخی و با آن شمایل و ترکیب فضای قدیمی در تلویزیون نمایش داده شده بود، نوع نگاه ما به عنوان بخش‌سازنده و متفاوت بودن قصه و جوه تمایز ما با کارهای دیگر شد. قصه این توانایی و این اجازه را به ما می‌داد که بتوانیم با این داستان به شکل ملموس‌تری روبه‌رو شویم. وجود تضادهای بیرونی در فضای قصه و پرداخت به جزئیات در اجرای این تضاد خیلی به ما کمک کرد که



**مهم‌ترین علت این موضوع هم این است که این کار بتواند نه تنها با مردمی که در خطه شمال زندگی می‌کنند، بلکه با همه مردم ایران و تمام ایرانی‌های خارج از کشور و حتی کسانی که ایرانی نبوده و نیستند، اما ممکن است بیننده این کار باشند، ارتباط خودش را حفظ کند**

قطعاً نویسنده رمان کاراکترها را پرورانده و بعد در یک بستر مشخص قرار داده است. ما فضای خارجی این رمان را به‌روز کردیم، چرا که آن فضا هیچ‌گونه سنخیتی با جامعه ما نداشت. نویسنده کار یعنی آقای جابر قاسم‌علی که خودش اصالتاً از اهالی شمال است، این داستان را در فضای شمال طراحی کرده است. در اجرا نیز، هم برای بخش شمال و هم برای بخش سیستان و بلوچستان از مشاورانی استفاده کردیم تا بتوانیم نحوه استفاده از پوشش، لهجه، بیان، زبان، رفتار و... را تا اندازه‌ای به بازیگرانمان تعلیم دهند که بتوانند فضایی قابل‌باور را برای مخاطب ایجاد کنند. ما باید در همه این‌ها فصل‌ها، یک مسئله را مد نظر داشته باشیم و آن این است: شمالی که در قصه ما به عنوان یک سرزمین سبز سرشار از آبادانی نشان داده شده و در نهایت مهاجرانی واردش می‌شوند تا بتوانند زندگی سعادتمندتری در آن داشته باشند، نقطه‌ای از جغرافیای خاصی در شمال نیست که بخواهیم بگوییم تمام قصه‌مان را با ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی آن منطقه تطبیق داده‌ایم. شمال به شکل کلی شمال است، جایی که سرسبز است، جایی که آبادانی در آن است و جایی که می‌تواند پناه و مأمن شخصیت ما باشد که از حطی و گرسنگی گریخته و به آن پناه آورده است. بنابراین ما خودمان یک جغرافیا تعریف کرده‌ایم. خیلی‌ها به من گفتند که قاضیان اصلاً کوهستانی نیست، عده‌ای دیگر گفتند که در شمال، جلگه و کوهپایه با دریا نزدیکی ندارد و این‌ها هر کدامشان یک جغرافیای خاص خودشان را دارند؛ ولی ما با جلوه‌های ویژه منطقه‌ای را تعریف کردیم که از کوهستان شروع شده و بعد از کوهستان به کوهپایه و از کوهپایه به جلگه و از جلگه به دریا ختم می‌شود؛ یعنی فضایی که تنوع اقلیمی دارد. به همین خاطر برای بعضی دوستان سوء تفاهم‌هایی در رابطه با چگونگی نشان دادن شمال پیش آمد. این برداشت ما از یک مکان و از یک پناهگاه است که سرسبزی و آبادانی در آن به عنوان ویژگی‌های اصلی وجود دارد و ما از آن آبادانی استفاده کرده‌ایم تا بتوانیم کاراکترها را در این فضا تعریف کنیم. به همین خاطر در قصه اصلی ما کاراکترها ممکن است رفتارهایی از خودشان نشان دهند و یا مثلاً نوع پوشش‌شان جورری باشد که با بخشی از جغرافیای شمال اصلاً همخوانی نداشته باشد.

ما به همراه طراح صحنه، طراح لباس، و کمک بقیه دوستان سعی کردیم یک هارمونی در فضا ایجاد کنیم، نه اینکه به واقعیت‌ها وفادار باشیم. در واقع با کمک روایت، نگاه متفاوت، هنر طراحی صحنه و فضا و هنر طراحی

